با فرهنگ اسلام ستیزه نکنید!

توفیقی حاصل شد تا شمارۀ اخیر ماهنامۀ فروهر (۱مرداد ۱۳۶۲) را مطالعه کنم و از اینکه ملاحظه کردم به زرتشتیان ایران در جمهوری اسلامی اجازه داده شده تا مجلّه‌ای داشته باشند مسرور شدم ولی متأسفانه این سرور و شادمانی که از وزیدن نسیم «آزادی» به سوی زرتشتیان ایجاد شده بود، دیری نپایید زیرا به وضوح دیدم که برخی از نویسندگان مجله از نعمت آزادی سوء استفاده کرده و به جای تبیین و توضیح فرهنگ خود، اسلام را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند و با کنایه و تصریح، از تخطئه و حتی تهمت و افترا بر این آئین پاک کوتاهی نکرده‌اند! با اینکه تجربه دیرینه و مکرّر برای مذاهب گوناگون ثابت نموده که ستیزه کردن و درافتادن با فرهنگ نیرومند اسلامی، به سود آنها نیست و جز ضربه خوردن نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. آنچه در این ماهنامه بیشتر از سایر مقالات جنبۀ توهین به اسلام را دارد، مقاله‌ایست که آقای **علی اصغر مصطفوی** تحت عنوان: «**کارنامه زنان در ایران باستان**» نوشته‌اند و هر چند در مواردی از «تصریح» به «کنایه» عدول کرده‌اند ولی نقّادان سخن به خوبی می فهمند که جناب نویسنده به کدام آئین می تازند؟! و با چه کسانی سر مخالفت دارند؟! اجازه بفرمایید یکایک سخنان ایشان را که در هر کدام به نحوی اسلام و اسلامیان را در معرض حمله قرار داده‌اند، بیاورم و نقد کنم تا معلوم شود آنچه گفته‌ام متعصبانه و افتراءآمیز نیست.

۱– آقای مصطفوی در صدد برآمده‌اند تا نشان دهند آئین مقدس اسلام، قوانین زندگی ساز خود را از آئین زرتشت گرفته و تحت تأثیر آن بوده است! و برای اثبات این مدعا مثلاً مرقوم داشته‌اند: «قابل توجه است که این بخش اجتماعی و زندگی ساز از اوستا، بعدها از سوی پیشوایان بزرگوار اسلام نیز پذیرفته گردید و تحت عنوان **امر به معروف و نهی از منکر**، مورد توجه

خردمندان جهان اسلام قرار گرفت!!» خاطر ایشان را مستحضر می‌دارم که اسلام و پیشوایان اسلامی این دستور مترقی و زندگی ساز را از اوستا و پیروان آن نگرفته‌اند زیرا اگر زرتشتیان به فرمان اوستا آئین خود را تبلیغ می‌کردند قطعاً این آئین از مرزهای ایران زمین، می گذشت و حداقل به کشورهای همسایه نفوذ می‌کرد. چنانکه مسیحیان که کیش ایشان قرن‌ها پس از زرتشت و اوستا پدید آمد در کشورهای گوناگون جهان راه یافته و آئین خود را منتشر ساختند. اما زرتشتیان مانند یهودی‌ها،به علت تعصبات نژادی نخواستند تا غیر ایرانیان نیز از دین و آئین ایشان بهره ببرند لذا همت بر امر به معروف و نهی از منکر برنگماشتند و حتی مهاجرین پارسی که در قرون اولیّهٔ اسلامی به سرزمین هند رهسپار شدند و ترک دیار نمودند نتوانستند هندیان را به کیش زرتشتی فراخوانند و از بت پرستی نجات دهند. بنابراین چگونه اسلام و پیشوایان بزرگوار آن، امر به معروف و نهی از منکر را از چنین مردمی فراگرفتند؟! با اینکه در اسلام فریضهٔ امر به معروف، مرز و نژاد نمی پذیرد و رنگ و ملّیت قبول نمی‌کند و هنگامیکه قرآن مجید در مکه نزول یافت و از این فریضهٔ الهی در سورهٔ «لقمان» سخن می گفت که: «**و أْمُرْ بالمعروفِ وَ انهَ عَنِ المُنْکَرِ وَ اصْبِرْ علی ما أصابَکَ إنَّ ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الأمور**»[۱] نه از اوستا در مکه خبری بود و نه کسی از ایرانیان به کیش اسلام درآمده بودند ...

نویسندهٔ مقاله، در پی هدف مذکور از پلی که در آئین زرتشت نامبرده شده یاد کرده و نوشته‌اند: «همین پل است که بعدها در اسلام تحت عنوان پل صراط (راه) پذیرفته شد.»! البته ایشان نیک می‌دانند که پل زرتشتیان یعنی «چینوت» یک سرش بر روی کوه «چکایتی دایتیک» و سر دیگر آن بر البرز است! و پلی است به رنگ ایرانی و دنیایی، و با صراط مستقیم اسلام و صورت اخروی آن که معبر بهشت الهی باشد به اندازهٔ دنیا و آخرت تفاوت دارد! و ضمناً شکل چنان پلی در قرآن کریم به هیچ وجه ترسیم نشده و معلوم نیست در کدام آیهٔ کریمه از چینوت زرتشتی یاد شده است؟!

۲- برای بزرگداشت مقام زن در آئین اوستایی، نویسنده کوشیده است تا مذاهب سامی (از جمله اسلام) را در برابر تعالیم زرتشتی، کوچک جلوه دهد، به عنوان نمونه می نویسد: «نزد اقوام سامی خمیر مایه و سرشت آدمِ نخستین از گِل است و جنبهٔ جمادی دارد یعنی سرشت اولیهٔ آدمی از خاک است. اما چنانکه بیاید در سنّت بسیار کهن ایران، زن و مردِ نخستین از گیاه به وجود آمده‌اند.»!

در این مورد باید عرض کنم: مقصود مذاهب سامی آن است که سرآغاز انسان را در رابطه با مواد عنصری نشان دهند و شک نیست که آدمی از بوتهٔ چغندر به در نیامده! و اگر هم او را به گیاه بازگردانیم بالاخره گیاه از زمین تغذیه می کند و می‌روید و بار می‌آورد. پس انسان از خاک است چنانکه پس از مرگ نیز به خاک مبدّل می‌شود و به موطن اصلی خود بازمی‌گردد. ولی

۱- به کارهای نیک فرمان بده و از زشتکاری مردم را باز دار و (در این راه) بر آسیب‌هایی که به تو می‌رسد شکیبایی بورز که این، از امور بس مهم است.

چیزی که اهمّیت دارد و در مذاهب سامی طرح شده آن نیست که انسان از خاک سرچشمه گرفته است یا از گیاه! بلکه اهمیت موضوع در آن «روح خدایی» است که در انسان دمیده شده چنانکه در قرآن کریم آمده است (**وَ نَفَخْتُ فیه مِنْ روُحی**) یعنی مسئلهٔ مهم از دیدگاه مذاهب سامی، جنبهٔ تجرّد و نیروی عقل و ادراک آدمی است، نه خاک یا گیاه بودن وی! چرا جناب نویسنده به این زاویه نگاه نکرده اند و به بازآوردن افسانه‌های کهن پرداخته‌اند و می‌نویسند: «کیومرث (گیه مرتن) را خداوند بیافرید. او در آن هنگام سی سال، در کوهساران بسر برد و در هنگام مرگ از پشت وی نطفه‌ای فرو چکید و از تابش خورشید پاک گردیده چهل سال در تک خاک بماند. پس از چهل سال از آن نطفه دو ساقه ریواس به هم پیچیده (در مهر ماه و مهر روز) هنگام جشن مهرگان از زمین سر برآوردند و اندک اندک از هیأت گیاهی به صورت آدمی تغییر چهره یافتند. آنان در صورت و قامت و اندیشه همانند یکدیگر بودند و فقط در جنسیّت تفاوت داشتند که یکی نر موسوم به «مشیه» و دیگری ماده نامزد به «مشیانه» پس از پنجاه سال از آنان فرزندانی به هم رسید»!!

نمی‌دانم جناب مصطفوی این افسانه را به همین صورت پذیرفته اند و آفرینش انسان را با آن تفسیر می‌کنند و یا به «تأویل» ظاهر این قصّه می‌پردازند؟ چنانچه به «تأویل» روی می‌آورند چرا برای مذاهب سامی چنین حقّی را قائل نشده‌اند که آنها نیز مثلاً «آفرینش از خاک» را به تأویل برند؟ اما اگر به ظاهر این افسانه بسنده می‌کنند بفرمایند تا بدانیم که خود جناب کیومرث که نطفهٔ شریفش گیاه ریواس و بالأخره انسان های ریواس زاده را پدید آورد، از کجا و از چه مادّه‌ای آفریده شد؟

۳- توجه اصلی و نقطهٔ عطف مقالهٔ آقای مصطفوی در اینجاست که به منظور طرفداری از حقوق زن در آئین زرتشتی، به کنایه ادّعا می‌کنند که مذاهب سامی! و به ویژه اسلام تا می‌توانسته «زن» را تحقیر کرده و پست شمرده است! و می‌نویسد: «در هیچ بخش و فقره‌ای از آن (اوستا) زن به زشتی یاد نشده است و از هر حیث مقام شایسته‌ای از برای وی در نظر گرفته شده است. نه وی را سست و خام و نادان و ناقص العقل و فریفتار و شریک و همدست شیطان خوانده است، و نه او را انسان شمارهٔ دو، به قلم داده کج اندیش و مستوجب ضرب و شتم و برهنه در خانه نگاه داشتن دانسته است، هیچکدام! اگر مرد ستوده شده است، زن نیز هم. اگر مرد را در نبردگاه زندگی فرمان جنبش و کوشش و سعی و عمل می‌دهد، زن نیز یاور و مشاور در این پیکارگاه است نه پشت سر وی و فرمانبردارش، هیچ گاه یکی از آن دو جنس را به مقام نیمه خدایی نمی‌رساند و آن دیگر را چون کفهٔ معکوس ترازو بر زمین ذلّت بچسباند»!

خدمت ایشان عرض می کنم که اوّلاً برداشت شما از اوستا دربارهٔ احکام مربوط به زنان ناتمام و یک بُعدی است! خوب است یک نظر به کتاب «وندیداد» بیافکنید و فصل شانزدهم را مطالعه کنید و ببینید این جزء از اوستا، چه بلایی بر سر زن زرتشتی آورده است! از آنکه می‌نویسد:

زرتشت از اهورامزدا پرسید هر گاه زن در خانۀ مزداپرست، نشان حیض ببیند مزداپرست چه وظیفه‌ای خواهد داشت؟ و اهورامزدا پاسخ داد: باید یک عبورگاه که از گیاه و درخت خالی باشد انتخاب کنند و بر زمین آن سنگریزه بپاشند تا زن حائض از آنجا بگذرد و بگوشه‌ای رفته در تنهایی بسر برد و مردی که بر این زن بدبخت! غذا می‌آورد لازم است که سه گام از وی فاصله گیرد و در ظرف آهنی یا سربی برای وی غذا بیاورد! و اگر بار اول حتی به کنار او دراز بکشد یا بنشیند ۳۰ ضربه با سیخ اسب رانی و ۳۰ ضربه با تازیانه،شلاق می‌خورد! و اگر این کار ادامه یابد در دفعات بالاتر مرد بیچاره! به ۲۰۰ ضربه تازیانه اسپاهه و ۲۰۰ ضربه تازیانه سروشه، مفتخر خواهد شد! اما زن را در دو سوراخ، اوّل با شاش گاو! و در سوراخ سوم با آب غسل دهند! و اگر چنین زنی پس از ۹ شب باز هم در خون حیض بماند و پاک نشود، معلوم خواهد شد که دیوها در جشن خود، آفت خویش را به این زن نازل ساخته‌اند!! و ...

من از سر انصاف می پرسم آیا برای زنان امروز این احکام خفّت آور و غیر قابل تحمّل نیست؟ آیا این دستورات مایۀ تحقیر زن شمرده نمی‌شود و نباید آنها را کنار نهاد؟

آیا شریعت اسلامی این مشقّات را برای زن خواسته و او را به چنین مصیبتی گرفتار ساخته است؟

ثانیاً قرآن کریم مقام زن را چنان والا شمرده که گاه او را مستعد وحی و مخاطبۀ الهی و رؤیت فرشتگان دانسته است چنانکه دربارۀ مادر موسی علیه السلام می فرماید:

«أوْحَیْنا إلی أُمِّ موسی»

یعنی: به مادر موسی، وحی کردیم.

و در مورد مادر عیسی علیه السلام می گوید:

«فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِّیاً قالَ إنَّما أنا رسولُ رَبِّک»

یعنی: فرشتۀ الهی به شکل بشری، درست اندام بر او متمثّل شده گفت من فرستادۀ خداوند تو هستم.

در مورد رفتار با زنان، قرآن می فرماید:

«عاشِرو هُنَّ بِالمَعْروف»

یعنی: «با ایشان به نیکی و شایستگی رفتار کنید»

و پیامبر اسلام فرمود:

«خیرُ لکم، خیرُکم لِنسائهم»

یعنی: برترین شما کسانی هستند که با زنانشان خوش رفتارتر باشند.

و در خطبۀ حجّة الوداع به هزاران مسلمان خطاب کرده و فرمود:

«فَاتَّقُوا اللهَ فی النِّساءِ و اسْتَوْصُوا بِهِنَّ خَیْراً»

یعنی: دربارۀ زنان از نافرمانی خدا بپرهیزید و نسبت به آنان، سفارش به نیکی را بپذیرید.

اما زنان را در خانه برهنه نگاه داشتن! که نویسنده اشاره نموده معلوم نیست این حکم از کجا آمده و چه صیغه‌ای است؟! با آنکه پیامبر اسلام فرموده است:

«فَعَلَیْکم رزقُهُنّ و کِسْوَتُهُنّ بالمَعروف»

یعنی: بر شما باد که خوراک و پوشاک زنان را به نیکی تأمین کنید.

در مورد زدن زنان که اخیراً دستاویز مغرضان شده چنین حکمی مربوط به زنانی است که به فحشاء نزدیک شده‌اند نه زنان پاکدامن! آنهم زدنی است خفیف پس از آنکه اندرز مؤثّر نشود و نصیحت و نرمی سود نبخشد. چنانکه در خطبهٔ حجّة الوداع که عموم مورخّان آورده‌اند پیامبر گرامی اسلام ﷺ به این حکم تصریح نموده و فرموده است:

«أیُّهاالناسُ إنّ لکم علی نِسائِکُم حقّاً و لِنِسائِکُم علیکم حَقّاً أن لا یُوطِئْنَ فُرُشَکم غیرَکم و لا یُدْخِلْنَ أحداً تَکْرَهُونَهُ بُیوُتَکم إلّا بِإذْنِکم ولایأتی بفاحشهٔ فَإنْ فَعَلْنَ فإنّ اللهَ قدأذِنَ لکم أنْ تَعِظُوهُنَّ و تَهْجُروُهُنّ فی المَضاجِعِ و تَضْرِبُوهُنَّ ضَرباً غَیْرَ مُبَرِّح»

یعنی: ای مردم! شما را بر زنانتان حقّی است و آنان نیز بر شما حق دارند، حقّ شما بر زنانتان این است که کسی را بر بستر شما ننشانند! و هیچ کس را که نمی‌پسندید بدون اجازهٔ شما به خانه‌تان وارد نکنند و مرتکب کار زشت نشوند که اگر چنین کردند خدا به شما اجازه داده که اندرزشان دهید و در خوابگاه از آنـان کنـاره گیرید و ایشـان را به صورتی که در پیکرشـان اثـر نگذارد بزنید ...».

چنانکه ملاحظه می شود این حکم مربوط به زنانی است که درمعرض سقوط در دام فحشاء هستند و البته در قرآن مجید آمده که ابتدا باید به نصیحت و اندرز دربارهٔ آنان اقدام ورزید (**فَعِظوُهُنَّ**) و سپس سختگیری نمود و روشن است که جز افراد بی غیرت و فاسد کسی در برابر سقوط همسر خود و متلاشی شدن خانواده‌اش، بی تفاوت نمی‌تواند به سر برد و هر عاقلی ابتدا می‌کوشد تا از راه اندرز و ملایمت و سپس با سخت گیری، شریک زندگی خود را از فحشاء نجات دهد. آری، این آئین غیرتمندان و بخردان است.

اما اینکه خداوند، عقل زنان را ناقص آفریده! یا ایشان شریک شیطانند و بالأخره چون کفهٔ سنگین ترازو! به زمین ذلت چسبیده‌اند! گویا از حکایت کلثوم ننه باشد! وگرنه در کتاب مقدس اسلام یعنی قرآن مجید چنین سخنان ناهنجاری وجود ندارد و ساحت بلند اسلام از این مفتریات، منزّه و مبرّاست.

۴- در زمینه اغاز دوران تکلیف و سن بلوغ پسر و دختر، نویسندهٔ مقاله باز به مذاهب دیگر از جمله اسلام طعنه زده و می‌نویسد: «برخلاف ادیان دیگر که در وظایف دینی و حقوقی و اجتماعی تفاوت سنّی از برای دختر و پسر قائل گردیده است در آئین مزدیسنا دختران و پسران همسان و در یک سن و سال وارد جهان وظیفه می‌گردند و تعهد یکسان و وظائف اجتماعی برابری را بر عهده می گیرند».

این سخن از ناآگاهی نویسنده نسبت به قوانین ادیان حکایت می‌کند. زیرا سنّ بلوغ پسر و دختر و آغاز تکلیف حتی در مذاهب اسلامی متفاوت است (چه رسد به همهٔ ادیان!) و چنان نیست که همهٔ ادیان جز آئین مزدیسنا به نابرابری دختران و پسران در این باره حکم کرده باشند. در میان

مذاهب اسلامی، اهل سنت و جماعت، سنّ تکلیف پسر و دختر را یکسان می‌شمرند و در شیعه نیز آثاری از امامان علیهم السلام رسیده که به آراء اهل سنّت بسیار نزدیک است.

از این گذشته اگر مذهبی، سنّ تکلیف دختران را زودتر از پسران اعلام کند خود دلیل بر آن است که شعور تکلیفی و اجتماعی دختران را زودرس تر از پسران می‌داند نه آنکه آنان را عقب مانده‌تر از پسران بشمار آورد و «ناقص العقل» معرفی کند چنانکه در سخن نویسنده به آن اشاره شده است!

در خاتمه امید است فرزانگان زرتشتی، نوشتار این حقیر را که به حکم وظیفهٔ عقلی و شرعی تقدیم کرده‌ام مایهٔ گله نشمرده و خدای ناخواسته حمل بر غرض ورزی و دشمنی نکنند. آرزومندم با احترام متقابل، به حسن تفاهم و دوستی بیشتری نائل آییم.

مهرماه ۱۳۶۲
تجریش- مصطفی حسینی طباطبائی